**شرایط زمان امام حسن علیه السلام و تفاوت آن با شرایط زمان امام حسین علیه السلام**

بحث ما درباره صلح امام حسن علیه السلام بود.در جلسه پیش کلیاتی در مساله جنگ و صلح از نظر اسلام و از نظر فقه اسلامی بالخصوص عرض کردیم که به طور کلی و هم تاریخ اسلام نشان می دهد که برای امام و پیشوای مسلمین در یک شرایط خاصی جایز است و احیانا لازم و واجب است که قرارداد صلح امضا کند،همچنانکه پیغمبر اکرم رسما این کار را در موارد مختلف انجام داد،هم با اهل کتاب در یک مواقع معینی قرارداد صلح امضا کرد و هم حتی با مشرکین قرارداد صلح امضا کرد،و در مواقعی هم البته می جنگید.و بعد،از فقه اسلامی کلیاتی ذکر کردم و به اصطلاح استحسان عقلی عرض کردیم که این مطلب معقول نیست که بگوییم یک دین یا یک سیستم(هر چه می خواهید اسمش را بگذارید)اگر قانون جنگ را مجاز می داند،معنایش این است که[آن را]در تمام شرایط[لازم می داند]و در هیچ شرایطی صلح و به اصطلاح همزیستی یعنی متارکه جنگ را جایز نمی داند،کما اینکه نقطه مقابلش هم غلط است که یک کسی بگوید اساسا ما دشمن جنگ هستیم به طور کلی و طرفدار صلح هستیم به طور کلی.ای بسا جنگها که مقدمه صلح کاملتر است و ای بسا صلحها که زمینه را برای یک جنگ پیروزمندانه،بهتر!638 فراهم می کند.اینها کلیاتی بود که در جلسه پیش عرض کردیم. بعد قرار شد که درباره این موضوع صحبت کنیم که وضع زمان امام حسن چه وضعی بود و آن شرایط چه شرایطی بود که امام حسن در آن شرایط صلح کرد و در واقع مجبور شد که صلح کند،و نیز این شرایط با شرایط زمان امام حسین چه تفاوتی داشت که امام حسین حاضر نشد صلح کند.تفاوت خیلی فراوان و زیادی دارد.حال من جنبه های مختلفش را برایتان عرض می کنم،بعد آقایان خودشان قضاوت کنند.

**تفاوتهای شرایط زمان امام حسن علیه السلام و شرایط زمان امام حسین علیه السلام**

اولین تفاوت این است که امام حسن در مسند خلافت بود و معاویه هم به عنوان یک حاکم(گو اینکه تا آن وقت خودش خودش را به عنوان خلیفه و امیر المؤمنین نمی خواند)و به عنوان یک نفر طاغی و معترض در زمان امیر المؤمنین قیام کرد،به عنوان اینکه من خلافت علی را قبول ندارم به این دلیل که علی کشندگان عثمان را که خلیفه بر حق مسلمین بوده پناه داده است و حتی خودش هم در قتل خلیفه مسلمین شرکت داشته است،پس علی خلیفه بر حق مسلمین نیست.معاویه خودش به عنوان یک نفر معترض و به عنوان یک دسته معترض تحت عنوان مبارزه با حکومتی که بر حق نیست و دستش به خون حکومت پیشین آغشته است[قیام کرد].تا آن وقت ادعای خلافت هم نمی کرد و مردم نیز او را تحت عنوان «امیر المؤمنین »نمی خواندند،همین طور می گفت که ما یک مردمی هستیم که حاضر نیستیم از آن خلافت پیروی کنیم.امام حسن بعد از امیر المؤمنین در مسند خلافت قرار می گیرد. معاویه هم روز به روز نیرومندتر می شود.به علل خاص تاریخی،وضع حکومت امیر المؤمنین در زمان خودش-که امام حسن هم وارث آن وضع حکومت بود-از نظر داخلی تدریجا ضعیفتر می شود به طوری که نوشته اند بعد از شهادت امیر المؤمنین،به فاصله هجده روز(که این هجده روز هم عبارت است از مدتی که خبر به سرعت به شام رسیده و بعد معاویه بسیج عمومی و اعلام آمادگی کرده است)معاویه حرکت می کند برای فتح عراق.در اینجا وضع امام حسن یک وضع خاصی است،یعنی خلیفه مسلمین است که یک نیروی طاغی و یاغی علیه او قیام کرده است.کشته شدن امام حسن در این وضع یعنی کشته شدن خلیفه مسلمین!639 و شکست مرکز خلافت.مقاومت امام حسن تا سر حد کشته شدن نظیر مقاومت عثمان بود در زمان خودش،نه نظیر مقاومت امام حسین.امام حسین وضعش وضع یک معترض بود در مقابل حکومت موجود (1) ،اگر کشته می شد-که کشته هم شد-کشته شدنش افتخار آمیز بود، همین طور که افتخار آمیز هم شد.اعتراض کرد به وضع موجود و به حکومت موجود و به شیوع فساد و به اینکه اینها صلاحیت ندارند و در طول بیست سال ثابت کردند که چه مردمی هستند،و روی حرف خودش هم آنقدر پافشاری کرد تا کشته شد.این بود که قیامش یک قیام افتخار آمیز و مردانه تلقی می شد و تلقی هم شد.

امام حسن وضعش از این نظر درست معکوس وضع امام حسین است،یعنی کسی است که در مسند خلافت جای گرفته است،دیگری معترض به اوست،و اگر کشته می شد خلیفه مسلمین در مسند خلافت کشته شده بود و این خودش یک مساله ای است که حتی امام حسین هم از مثل این جور قضیه احتراز داشت که کسی در جای پیغمبر و در مسند خلافت پیغمبر کشته شود.ما می بینیم که امام حسین حاضر نیست که در مکه کشته شود،چرا؟ فرمود:این احترام مکه است که از میان می رود،به هر حال مرا می کشند،چرا مرا در حرم خدا و در خانه خدا بکشند که هتک حرمت خانه خدا هم شده باشد؟!اما می بینیم امیر المؤمنین در وقتی که شورشیان در زمان عثمان شورش می کنند (2) فوق العاده کوشش دارد که خواسته های آنها انجام شود نه اینکه عثمان کشته شود.(این در نهج البلاغه هست.)از عثمان دفاع می کرد،که خودش فرمود من اینقدر از عثمان دفاع کردم که می ترسم گنهکار باشم: «خشیت ان اکون اثما» (3).ولی چرا از عثمان دفاع می کرد؟آیا طرفدار شخص عثمان بود؟نه،آن دفاع شدیدی که می کرد،می گفت من می ترسم که تو خلیفه مقتول باشی.این برای عالم اسلام ننگ است که خلیفه مسلمین را در مسند خلافت بکشند، بی احترامی است به مسند خلافت.این بود که می گفت اینها خواسته های مشروعی دارند،خواسته های اینها را انجام بده، بگذار اینها برگردند بروند.از طرف دیگر امیر المؤمنین نمی خواست به شورشیان بگوید کاری نداشته باشید،حرفهای حق خودتان را نگویید،حالا که این سرسختی نشان می دهد پس شما بروید در خانه هایتان بنشینید که قهرا دست خلیفه بازتر باشد و بر مظالمش افزوده شود.این حرف را هم البته نمی زد و نباید هم می گفت،اما این را هم نمی خواست که عثمان در مسند خلافت کشته شود،و آخرش هم علیرغم تمایل امیر المؤمنین[این امر واقع شد].

پس اگر امام حسن مقاومت می کرد نتیجه نهایی اش-آن طور که ظواهر تاریخ نشان می دهد-کشته شدن بود اما کشته شدن امام و خلیفه در مسند خلافت،ولی کشته شدن امام حسین کشته شدن یک نفر معترض بود.این یک تفاوت شرایط زمان امام حسن علیه السلام و شرایط زمان امام حسین علیه السلام.

تفاوت دومی که در کار بود این بود که درست است که نیروهای عراق یعنی نیروهای کوفه ضعیف شده بود اما این نه بدان معنی است که بکلی از میان رفته بود و اگر معاویه همین طور می آمد یکجا فتح می کرد،بلا تشبیه آن طور که پیغمبر اکرم مکه را فتح کرد،به آن سادگی و آسانی،با اینکه بسیاری از اصحاب امام حسن به حضرت خیانت کردند و منافقین زیادی در کوفه پیدا شده بودند و کوفه یک وضع ناهنجاری پیدا کرده بود که معلول علل و حوادث تاریخی زیادی بود.

یکی از بلاهای بزرگی که در کوفه پیدا شد مساله پیدایش خوارج بود که خود خوارج را امیر المؤمنین معلول آن فتوحات بی بند و بار می داند،آن فتوحات پشت سر یکدیگر بدون اینکه افراد یک تعلیم و تربیت کافی بشوند،که در نهج البلاغه هست:مردمی که تعلیم و تربیت ندیده اند،اسلام را نشناخته اند و به عمق تعلیمات اسلام آشنا نیستند آمده اند در جمع مسلمین،تازه از دیگران هم بیشتر ادعای مسلمانی می کنند.

به هر حال در کوفه یک چند دستگی پیدا شده بود.این جهت را هم همه اعتراف داریم که دست کسی که پایبند به اصول اخلاق و انسانیت و دین و ایمان نیست،بازتر است از دست کسی که پایبند این جور چیزهاست.معاویه در کوفه یک پایگاه بزرگی درست کرده بود که با پول ساخته بود.جاسوسهایی که مرتب می فرستاد به کوفه،از طرفی پولهای فراوانی پخش می کردند و وجدانهای افراد را می خریدند و از طرف دیگر شایعه پراکنی های زیاد می کردند و روحیه ها را خراب می نمودند.اینها همه به جای خود،در عین حال اگر امام حسن ایستادگی می کرد یک لشکر انبوه در مقابل معاویه به وجود می آورد،لشکری که شاید حد اقل سی چهل هزار نفر باشد،و شاید-آن طور که در تواریخ نوشته اند-تا صد هزار هم امام حسن می توانست لشکر فراهم کند که تا حدی برابری کند با لشکر جرار صد و پنجاه هزار نفری معاویه.نتیجه چه بود؟در صفین،امیر المؤمنین-که در آن وقت نیروی عراق بهتر و بیشتر هم بود-هجده ماه با معاویه جنگید،بعد از هجده ماه که نزدیک بود معاویه شکست کامل بخورد،آن نیرنگ قرآن سر نیزه بلند کردن را اجرا کردند.اگر امام حسن می جنگید،یک جنگ چند ساله ای میان دو گروه عظیم مسلمین شام و عراق رخ می داد و چندین ده هزار نفر مردم از دو طرف تلف می شدند بدون آنکه یک نتیجه نهایی در کار باشد.احتمال اینکه بر معاویه پیروز می شدند-آن طور که شرایط تاریخ نشان می دهد-نیست،و احتمال بیشتر این است که در نهایت امر شکست از آن امام حسن باشد.این چه افتخاری بود برای امام حسن که بیاید دو سه سال جنگی بکند که در این جنگ از دو طرف چندین ده هزار و شاید متجاوز از صد هزار نفر آدم کشته بشوند و نتیجه نهایی اش یا خستگی دو طرف باشد که بروند سر جای خودشان و یا مغلوبیت امام حسن و کشته شدنش در مسند خلافت؟اما امام حسین یک جمعیتی دارد که همه آن هفتاد و دو نفر است.تازه آنها را هم مرخص می کند،می گوید می خواهید بروید بروید، من خودم تنها هستم.آنها ایستادگی می کنند تا کشته می شوند،یک کشته شدن صد در صد افتخار آمیز.

پس این دو تفاوت عجالتا در کار هست:یکی اینکه امام حسن در مسند خلافت بود و اگر کشته می شد،خلیفه در مسند خلافت کشته شده بود،و دیگر اینکه نیروی امام حسن یک نیرویی بود که کم و بیش با نیروی معاویه برابری می کرد و نتیجه شروع این جنگ این بود که این جنگ مدتها ادامه پیدا کند و افراد زیادی از مسلمین کشته شوند بدون اینکه یک نتیجه نهایی صحیحی به دنبال داشته باشد.

عوامل دخیل در قیام امام حسین علیه السلام و مقایسه آن با شرایط زمان امام حسن علیه السلام

امام حسن و امام حسین در سایر شرایط نیز خیلی با یکدیگر فرق داشتند.سه عامل اساسی در قیام امام حسین دخالت داشته است.هر کدام از این سه عامل را که ما در نظر بگیریم می بینیم در زمان امام حسن به شکل دیگر است.عامل اول که سبب قیام امام حسین شد این بود که حکومت ستمکار وقت از امام حسین بیعت می خواست:«خذ الحسین بالبیعة اخذا شدیدا لیس فیه رخصة »حسین را بگیر برای بیعت،محکم بگیر،هیچ گذشت هم نباید داشته باشی،حتما باید بیعت کند.از امام حسین تقاضای بیعت می کردند.از نظر این عامل،امام حسین جوابش فقط این بود:نه،بیعت نمی کنم،و نکرد.جوابش منفی بود.امام حسن چطور؟ آیا وقتی که قرار شد با معاویه صلح کند،معاویه از امام حسن تقاضای بیعت کرد که تو بیا با من بیعت کن(بیعت یعنی قبول خلافت)؟نه،بلکه جزء مواد صلح بود که تقاضای بیعت نباشد و ظاهرا احدی از مورخین هم ادعا نکرده است که امام حسن یا کسی از کسان امام حسن یعنی امام حسین،برادرها و اصحاب و شیعیان امام حسن آمده باشد با معاویه بیعت کرده باشد.ابدا صحبت بیعت در میان نیست.بنا بر این مساله بیعت-که یکی از عواملی بود که امام حسین را وادار کرد مقاومت شدید بکند-در جریان کار امام حسن نیست.

عامل دوم قیام امام حسین دعوت کوفه بود به عنوان یک شهر آماده.مردم کوفه بعد از اینکه بیست سال حکومت معاویه را چشیدند و زجرهای زمان معاویه را دیدند و مظالم معاویه را تحمل کردند واقعا بیتاب شده بودند،که حتی می بینید بعضی معتقدند که واقعا در کوفه یک زمینه صد در صد آماده ای بود و یک جریان غیر مترقب اوضاع را دگرگون کرد.مردم کوفه هجده هزار نامه می نویسند برای امام حسین و اعلام آمادگی کامل می کنند.حال که امام حسین آمد و مردم کوفه یاری نکردند،البته همه می گویند پس زمینه کاملا آماده نبوده،ولی از نظر تاریخی اگر امام حسین به آن نامه ها ترتیب اثر نمی داد،مسلم در مقابل تاریخ محکوم بود،می گفتند یک زمینه بسیار مساعدی را از دست داد.و حال آنکه در کوفه امام حسن اوضاع درست بر عکس بود،یک کوفه خسته و ناراحتی بود،یک کوفه متفرق و متشتتی بود،یک کوفه ای بود که در آن هزار جور اختلاف عقیده پیدا شده بود،کوفه ای بود که ما می بینیم امیر المؤمنین در روزهای آخر خلافتش مکرر از مردم کوفه و از عدم آمادگی شان شکایت می کند و همواره می گوید:خدایا مرا از میان این مردم ببر و بر اینها حکومتی مسلط کن که شایسته آن هستند تا بعد اینها قدر حکومت مرا بدانند.اینکه عرض می کنم «کوفه آماده »یعنی بر امام حسین اتمام حجتی شده بود.نمی خواهم مثل بعضی ها بگویم کوفه یک آمادگی واقعی داشت و امام حسین هم واقعا روی کوفه حساب می کرد.نه،اتمام حجت عجیبی بر امام حسین شد که فرضا هم زمینه آماده نباشد،او نمی تواند آن اتمام حجت را نادیده بگیرد.از نظر امام حسن چطور؟از نظر امام حسن اتمام حجت بر خلاف شده بود،یعنی مردم کوفه نشان داده بودند که ما آمادگی نداریم.آنچنان وضع داخلی کوفه بد بود که امام حسن خودش از بسیاری از مردم کوفه محترز بود و وقتی که بیرون می آمد-حتی وقتی که به نماز می آمد-در زیر لباسهای خود زره می پوشید برای اینکه خوارج و دست پرورده های معاویه زیاد بودند و خطر کشته شدن ایشان وجود داشت،و یک دفعه حضرت در حال نماز بود که به طرفش تیراندازی شد ولی چون در زیر لباسهایش زره پوشیده بود تیر کارگر نشد،و الا امام را در حال نماز با تیر از پا در آورده بودند.

پس،از نظر دعوت مردم کوفه که بر امام حسین اتمام حجتی بود و چون اتمام حجت بود باید ترتیب اثر می داد،در مورد امام حسن بر عکس،اتمام حجت بر خلاف بوده و مردم کوفه تقریبا عدم آمادگی شان را اعلام کرده بودند.

عامل سومی که در قیام امام حسین وجود داشت عامل امر به معروف و نهی از منکر بود، یعنی قطع نظر از اینکه از امام حسین بیعت می خواستند و او حاضر نبود بیعت کند،و قطع نظر از اینکه مردم کوفه از او دعوت کرده بودند و اتمام حجتی بر امام حسین شده بود و او برای اینکه پاسخی به آنها داده باشد آمادگی خودش را اعلام کرد،قطع نظر از اینها مساله دیگری وجود داشت که امام حسین تحت آن عنوان قیام کرد،یعنی اگر از او تقاضای بیعت هم نمی کردند باز قیام می کرد و اگر مردم کوفه هم دعوت نمی کردند باز قیام می نمود.آن مساله چه بود؟مساله امر به معروف و نهی از منکر،مساله اینکه معاویه از روزی که به خلافت رسیده است(در مدت این بیست سال)هر چه عمل کرده است بر خلاف اسلام عمل کرده است،این حاکم جائر و جابر است،جور و عدوانش را همه مردم دیدند و می بینند،احکام اسلام را تغییر داده است،بیت المال مسلمین را حیف و میل می کند،خونهای محترم را ریخته است،چنین کرده،چنان کرده،حالا هم بزرگترین گناه را مرتکب شده است و آن اینکه بعد از خودش پسر شرابخوار قمار باز سگباز خودش را[به عنوان ولایتعهد]تعیین کرده و به زور سر جای خودش نشانده است.بر ما لازم است که به اینها اعتراض کنیم،چون پیغمبر فرمود:

«من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله،ناکثا عهده،مخالفا لسنة رسول الله،یعمل فی عباد الله بالاثم و العدوان،فلم یغیر علیه بفعل و لا قول،کان حقا علی الله ان یدخله مدخله.الا و ان هؤلاء قد لزموا طاعة الشیطان...» (4)

اگر کسی حاکم ستمگری را به این وضع و آن وضع و با این نشانیها ببیند و اعتراض نکند به عملش یا گفته اش،آنچنان مرتکب گناه شده است که سزاوار است خدا او را به همان عذابی معذب کند که آن حکمران جائر را معذب می کند.اما در زمان معاویه در اینکه مطلب بالقوه همین طور بود بحثی نیست.برای خود امام حسن که مساله محل تردید نبود که معاویه چه ماهیتی دارد.ولی معاویه در زمان علی علیه السلام معترض بوده است که من فقط می خواهم خونخواهی عثمان را بکنم،و حال می گوید من حاضرم به کتاب خدا و به سنت پیغمبر و به سیره خلفای راشدین صد در صد عمل کنم،برای خودم جانشین معین نمی کنم،بعد از من خلافت مال حسن بن علی است و حتی بعد از او مال حسین بن علی است(یعنی به حق آنها اعتراف می کند)،فقط آنها تسلیم امر کنند(کلمه ای هم که در ماده قرارداده بوده کلمه «تسلیم امر»است)یعنی کار را به من واگذار کنند،همین مقدار،امام حسن عجالتا کنار برود،کار را به من واگذار کنند و من با این شرایط عمل می کنم.ورقه سفید امضا فرستاد،یعنی زیر کاغذی را امضا کرد،گفت هر شرطی که حسن بن علی خودش مایل است در اینجا بنویسد من قبول می کنم،من بیش از این نمی خواهم که من زمامدار باشم و الا من به تمام مقررات اسلامی صد در صد عمل می کنم.تا آن وقت هم که هنوز صابون اینها به جامه مردم نخورده بود.

حالا فرض کنیم الآن ما در مقابل تاریخ این جور قرار گرفته بودیم که معاویه آمد یک چنین کاغذ سفید امضایی برای امام حسن فرستاد و چنین تعهداتی را قبول کرد،گفت تو برو کنار، مگر تو خلافت را برای چه می خواهی؟مگر غیر از عمل کردن به مقررات اسلامی است؟من مجری منویات تو هستم.فقط امر دایر است که آن کسی که می خواهد کتاب و سنت الهی را اجرا کند من باشم یا تو.آیا تو فقط به خاطر اینکه آن کسی که این کار را می کند تو باشی می خواهی چنین جنگ خونینی را بپا کنی؟!اگر امام حسن با این شرایط تسلیم امر نمی کرد، جنگ را ادامه می داد،دو سه سال می جنگید،دهها هزار نفر آدم کشته می شدند،ویرانیها پیدا می شد و عاقبت امر هم خود امام حسن کشته می شد،امروز تاریخ امام حسن را ملامت می کرد،می گفت در یک چنین شرایطی[باید صلح می کرد]،پیغمبر هم در خیلی موارد صلح کرد،آخر یک جا هم آدم باید صلح کند.غیر از این نیست که معاویه می خواهد خودش حکومت کند.بسیار خوب،خودش حکومت کند،نه از تو می خواهد که او را به عنوان خلیفه بپذیری،نه از تو می خواهد که او را امیر المؤمنین بخوانی (5) ،نه از تو می خواهد که با او بیعت کنی،و حتی اگر بگویی جان شیعیان در خطر است،امضا می کند که تمام شیعیان پدرت علی در امن و امان،و روی تمام کینه های گذشته ای که با آنها در صفین دارم قلم کشیدم،از نظر امکانات مالی حاضرم مالیات قسمتی از مملکت را نگیرم و آن را اختصاص بدهم به تو که به این وسیله بتوانی از نظر مالی محتاج ما نباشی و خودت و شیعیان و کسان خودت را آسوده اداره کنی.

اگر امام حسن با این شرایط[صلح را]قبول نمی کرد،امروز در مقابل تاریخ محکوم بود.قبول کرد،وقتی که قبول کرد،تاریخ آن طرف را محکوم کرد.معاویه با آن دستپاچگی که داشت تمام این شرایط را پذیرفت.نتیجه اش این شد که معاویه فقط از جنبه سیاسی پیروز شد،یعنی نشان داد که یک مرد صد در صد سیاستمداری است که غیر از سیاستمداری هیچ چیز در وجودش نیست،زیرا همینقدر که مسند خلافت و قدرت را تصاحب کرد تمام مواد قرارداد را زیر پا گذاشت و به هیچ کدام از اینها عمل نکرد،و ثابت کرد که آدم دغلبازی است،و حتی وقتی که به کوفه آمد صریحا گفت:مردم کوفه!من در گذشته با شما نجنگیدم برای اینکه شما نماز بخوانید،روزه بگیرید،حج کنید،زکات بدهید،«و لکن لا تامر علیکم »من جنگیدم برای اینکه امیر و رئیس شما باشم.بعد چون دید خیلی بد حرفی شد،گفت اینها یک چیزهایی است که خودتان انجام می دهید،لازم نیست که من راجع به این مسائل برای شما پافشاری داشته باشم.شرط کرده بود که خلافت بعد از او تعلق داشته باشد به حسن بن علی و بعد از حسن بن علی بن حسین بن علی،ولی بعد از هفت هشت سال که از حکومتش گذشت شروع کرد مساله ولایتعهد یزید را مطرح کردن شیعیان امیر المؤمنین را-که در متن قرارداد بود که مزاحمشان نشود-به حد اشد مزاحمشان شد و شروع کرد به کینه توزی نسبت به آنها.واقعا چه فرقی هست میان معاویه و عثمان؟هیچ فرقی نیست،ولی عثمان کم و بیش مقام خودش را در میان مسلمین(غیر شیعه)حفظ کرد به عنوان یکی از خلفای راشدین که البته لغزشهایی هم داشته است،ولی معاویه از همان اول به عنوان یک سیاستمدار دغلباز معروف شد که از نظر فقها و علمای اسلام عموما نه فقط ما شیعیان(از نظر شیعیان که منطق جور دیگر است) معاویه و بعد از او،از ردیف خلفا،از ردیف کسانی که جانشین پیغمبرند و آمدند که اسلام را اجرا کنند بکلی خارج شدند و عنوان سلاطین و ملوک و پادشاهان به خود گرفتند.

بنا بر این وقتی که ما وضع امام حسن را با وضع امام حسین مقایسه می کنیم می بینیم که اینها از هیچ جهت قابل مقایسه نیستند.جهت آخری که خواستم عرض بکنم این است که امام حسین یک منطق بسیار رسا و یک تیغ برنده داشت.آن چه بود؟ من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله...کان حقا علی الله ان یدخله مدخله... اگر کسی حکومت ستمگری را ببیند که چنین و چنان کرده است و سکوت کند،در نزد پروردگار گناهکار است.اما برای امام حسن این مساله هنوز مطرح نیست.برای امام حسن حد اکثر این مطرح است که اگر اینها بیایند، بعد از این چنین خواهند کرد.اینکه «اگر بیایند بعد از این چنین می کنند»غیر از این است که یک کاری کرده اند و ما الآن سند و حجتی درمقابل اینها بالفعل داریم.

این است که می گویند صلح امام حسن زمینه را برای قیام امام حسین فراهم کرد.لازم بود که امام حسن یک مدتی کناره گیری کند تا ماهیت امویها که بر مردم مخفی و مستور بود آشکار شود تا قیامی که بناست بعد انجام گیرد،از نظر تاریخ قیام موجهی باشد.پس از همین قرارداد صلح که بعد معلوم شد معاویه پایبند این مواد نیست،عده ای از شیعیان آمدند به امام حسن عرض کردند:دیگر الآن این قرارداد صلح کان لم یکن است-و راست هم می گفتند زیرا معاویه آن را نقض کرد-و بنا بر این شما بیایید قیام کنید.فرمود:نه،قیام برای بعد از معاویه، یعنی کمی بیش از این باید به اینها مهلت داد تا وضع خودشان را خوب روشن کنند،آن وقت وقت قیام است.معنی این جمله این است که اگر امام حسن تا بعد از معاویه زنده می بود و در همان موقعی قرار می گرفت که امام حسین قرار گرفت،قطعا قیام می کرد.

بنا بر این از نظر هر سه عاملی که انگیزه های صحیح و مشروع و جدی قیام امام حسین بود، وضع امام حسن با وضع امام حسین کاملا متفاوت و متغایر بود.از او تقاضای بیعت می کردند و از این بیعت نمی خواستند.(خود بیعت کردن یک مساله ای است.)برای امام حسین از ناحیه مردم کوفه اتمام حجتی شده بود و مردم می گفتند کوفه دیگر بعد از بیست سال بیدار شده است،کوفه بعد از بیست سال معاویه غیر از کوفه قبل از بیست سال است،اینها دیگر قدرشناس علی شده اند،قدرشناس امام حسن شده اند،قدرشناس امام حسین شده اند،نام امام حسین که در میان مردم کوفه برده می شود اشک می ریزند،دیگر درختها میوه داده اند و زمینها سرسبز شده است،بیا که آمادگی کامل است.این دعوتها برای امام حسین اتمام حجت بود. برای امام حسن بر عکس بود،هر کس وضع کوفه را مشاهده می کرد می دید کوفه هیچ آمادگی ندارد.مساله سوم مساله فساد عملی حکومت است.(فساد حاکم را عرض نمی کنم، فساد حاکم یک مطلب است،فساد عمل حکومت مطلب دیگری است.)معاویه هنوز در زمان امام حسن دست به کار نشده است تا ماهیتش آشکار گردد و تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر زمینه ای[برای قیام موجود]باشد یا به اصطلاح تکلیفی بالفعل به وجود آید،ولی در زمان امام حسین صد در صد اینچنین بود.

مواد قرارداد

حال من مقداری از مواد قرارداد را برایتان می خوانم تا ببینید وضع قرارداد چگونه بوده است. مواد قرارداد را به این شکل نوشته اند:

1.«حکومت به معاویه واگذار می شود (6) بدین شرط که به کتاب خدا و سنت پیغمبر و سیره خلفای شایسته عمل کند.»

[در اینجا لازم است مطلبی را عرض کنم:]امیر المؤمنین یک منطقی دارد و آن منطق این است که می گوید:به خاطر اینکه خودم خلیفه باشم یا دیگری،با اینکه خلافت حق من است قیام نمی کنم،آن وظیفه مردم است.من آن وقت قیام می کنم که آن کسی که خلافت را بر عهده گرفته است کارها را از مجرا خارج کرده باشد.در نهج البلاغه است:«و الله لاسلمن ما سلمت امور المسلمین و لم یکن فیها جور الا علی خاصة » (7) یعنی مادامی که ظلم فقط بر شخص من است که حق مرا از من گرفته اند و منهای این سایر کارها در مجرای خودش است، من تسلیمم،من آن وقت قیام می کنم که کارهای مسلمین از مجرا خارج شده باشد.

این ماده قرارداد این است[و در واقع]امام حسن اینچنین قرارداد می بندد:مادامی که ظلم فقط به من است و مرا از حق خودم محروم کرده اند ولی آن غاصب متعهد است که امور مسلمین را در مجرای صحیح اداره کند،من به این شرط حاضرم کنار بروم.

2.«پس از معاویه حکومت متعلق به حسن است و اگر برای او حادثه ای پیش آمد متعلق به حسین.»این جمله مفهومش این است که این صلح یک مدت موقتی دارد،نه اینکه[امام حسن] گفت دیگر ما گذشتیم و رفتیم،این تو و این خلافت،تا هر وقت هر کار می خواهی بکن،نه،«تا معاویه هست »،این صلح تا زمان معاویه است،شامل بعد از زمان معاویه نمی شود،پس معاویه حق ندارد برای بعد از زمان خودش توطئه ای بچیند:«و معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی خود انتخاب کند.»

3.معاویه در شام لعن و ناسزای به امیر المؤمنین را رسم کرده بود.این را در متن صلحنامه قید کردند که باید این عمل زشت موقوف باشد:«معاویه باید ناسزا به امیر المؤمنین و عنت بر او را در نمازها ترک کند و علی را جز به نیکی یاد ننماید»که این را هم معاویه تعهد و امضا کرد.اینها روی علی تبلیغ می کردند،می گفتند علی را ما به این دلیل لعنت می کنیم که-العیاذ بالله-او از دین اسلام خارج شده بود.آدمی که اینجا امضا می دهد،لا اقل این مقدار اتمام حجت بر او شده که تو اگر علی را یک آدمی می خوانی که واقعا مستحق لعن است پس چرا متعهد می شوی که او را جز به نیکی یاد نکنی،و اگر مستحق لعن نیست و آن طور که متعهد شده ای درست است پس چرا این طور عمل می کنی؟!که بعد،این را هم زیر پا گذاشت و تا نود سال این کار ادامه پیدا کرد.

4.«بیت المال کوفه که موجودی آن پنج میلیون درهم است مستثنی است و«تسلیم حکومت »شامل آن نمی شود و معاویه باید هر سالی دو میلیون درهم برای حسن بفرستد.»این قید را کرده بودند برای همین که می خواستند نیاز شیعیان را از دستگاه حکومت معاویه رفع کنند که اینها مجبور نباشند و بدانند اگر نیازی داشته باشند می شود خود امام حسن و امام حسین مرتفع کنند.«و بنی هاشم را از بخششها و هدیه ها بر بنی امیه امتیاز دهد و یک میلیون درهم در میان بازماندگان شهدایی که در کنار امیر المؤمنین در جنگهای جمل و صفین کشته شده اند تقسیم کند و اینها همه باید از محل خراج «دارابجرد»تادیه شود. »دارابجرد در اطراف شیراز است که خراج و مالیات این نقطه را به بنی هاشم اختصاص دادند.

5.«مردم در هر گوشه از زمینهای خدا(شام یا عراق یا یمن و یا حجاز)باید در امن و امان باشند و سیاهپوست و سرخپوست از امنیت برخوردار باشند و معاویه باید لغزشهای آنان را نادیده بگیرد.»مقصود کینه توزی هایی است که به گذشته مربوط می شود،چون اینها اغلب کسانی بوده اند که در گذشته با معاویه در صفین جنگیده اند.«و هیچ کس را بر خطاهای گذشته اش مؤاخذه نکند و مردم عراق را به کینه های گذشته نگیرد.اصحاب علی در هر نقطه ای که هستند در امن و امان باشند و کسی از شیعیان علی مورد آزار واقع نشود و یاران علی بر جان و مال و ناموس و فرزندانشان بیمناک نباشند و کسی ایشان را تعقیب نکند و صدمه ای بر آنان وارد نسازد و حق هر حقداری بدو برسد و هر آنچه در دست اصحاب علی است از آنان باز گرفته نشود.به قصد جان حسن بن علی و برادرش حسین و هیچیک از اهل بیت رسول خدا توطئه ای در نهان و آشکار چیده نشود.»این مواد،مخصوصا ماده 5 و ماده 3 که مساله لعن امیر المؤمنین است،اگر چه از همان شرط اول تامین شده(زیرا وقتی که او متعهد می شود که به کتاب خدا و سنت پیغمبر و سیره خلفای راشدین!650 عمل کند،طبعا اینها را در آن مستتر است)ولی معذلک اینها را که می دانستند مورد توجه خاص معاویه است و بر خلاف عمل می کند،برای اینکه بعدها هیچ گونه تاویل و توجیهی در خصوص این کارها به کار نبرد،به طور خصوصی در مواد قرارداد گنجاندند.«و در هیچیک از آفاق عالم اسلام ارعاب و تهدیدی نسبت به آنان انجام نگیرد.»خواستند نشان بدهند که ما از حالا به روش تو بدبین هستیم.

اینها بود مجموع مواد این قرارداد.معاویه نماینده ای داشت به نام عبد الله بن عامر.او را با نامه ای که زیر آن را امضا کرده بود فرستاد نزد امام حسن و گفت:شرایط همه همان است که تو می گویی،هرچه تو در آن صلحنامه بگنجانی من آن را قبول دارم.امام حسن هم این شرایط را در صلحنامه گنجانید.بعد هم معاویه با قسمهای خیلی زیادی که من خدا و پیغمبر را ضامن قرار می دهم،اگر چنین نکنم چنان،اگر چنین نکنم چنان،همه این شرایط را گفت و این قرارداد را امضا کردند.

بنا بر این به نظر نمی رسد که در صلح امام حسن،در آن شرایطی که امام حسن می زیست ایرادی باشد،و مقایسه کردن میان صلح امام حسن در مسند خلافت با قیام امام حسین به عنوان یک معترض،با اینهمه اختلافات دیگری که عرض کردم،مقایسه صحیحی نیست،یعنی به نظر این جور می رسد که اگر امام حسن در آن وقت نبود و بعد از شهادت امیر المؤمنین امام حسن خلیفه شده بود،قرارداد صلح امضا می کرد،و اگر امام حسن تا بعد از معاویه زنده بود،مثل امام حسین قیام می کرد،چون شرایط مختلف بوده است.

**پرسش و پاسخ**

-اگر امیر المؤمنین به جای امام حسن می بود آیا صلح می کرد یا نه؟حضرت علی می فرمود: من حاضر نیستم یک روز حکومت معاویه را تحمل کنم.چگونه امام حسن راضی به حکومت معاویه شد؟

استاد:این سؤال را که اگر حضرت امیر درجای حضرت امام حسن بود صلح می کرد یا نه،به این شکل نمی شود جواب داد،بله،اگر شرایط حضرت علی مثل شرایط حضرت امام حسن می بود صلح می کرد،اگر بیم کشته شدنش در مسند خلافت می رفت.ولی می دانیم که شرایط حضرت امیر با شرایط امام حسن خیلی متفاوت بود،یعنی این نابسامانیها در اواخر دوره حضرت امیر پیدا شد و لهذا جنگ صفین هم جنگی بود که در حال پیشرفت بود و اگر خوارج از داخل انشعاب نمی کردند مسلم امیر المؤمنین پیروز شده بود.در این جهت بحثی نیست.و اما اینکه شما فرمودید چرا امیر المؤمنین حاضر نیست یک روز حکومت معاویه را قبول کند ولی امام حسن حاضر می شود؟شما ایندو را با همدیگر مخلوط می کنید.حضرت امیر حاضر نیست یک روز معاویه به عنوان نایب او و به عنوان منصوب از قبل او حکومت کند،ولی امام حسن که نمی خواهد معاویه را نایب و جانشین خود قرار!652 دهد،بلکه می خواهد خود کنار برود.صلح امام حسن کنار رفتن است نه متعهد بودن.در متن این قرارداد هیچ اسمی از خلافت برده نشده،اسمی از امیر المؤمنین برده نشده،اسمی از جانشین پیغمبر برده نشده، سخن این است که ما کنار می رویم،کار به عهده او،ولی به شرط آنکه این که شخصا صلاحیت ندارد،کار را درست انجام دهد و متعهد شده که درست عمل کند.پس ایندو خیلی تفاوت دارد. امیر المؤمنین گفت:من حاضر نیستم یک روز کسی مثل معاویه از طرف من نایب من در جایی باشد.امام حسن هم حاضر به چنین چیزی نبود،و شرایط صلح نیز شامل چنین چیزی نیست.

-آیا امیر المؤمنین راجع به چگونگی برخورد با معاویه،وصیتی به امام حسن کرده بودند؟

استاد:یادم نمی آید که تا به حال برخورد کرده باشم در وصیتهای حضرت امیر که چیزی راجع به این جهت گفته باشند،ولی ظاهرا وضع روشن بوده،اگر در متن تاریخ هم نمانده باشد وضع روشن بوده است.امیر المؤمنین خودش تا آخر طرفدار جنگ با معاویه بود و حتی همان اواخر هم که وضع امیر المؤمنین نا بسامان بود،باز چیزی که امیر المؤمنین را ناراحت می داشت وضع معاویه بود و معتقد بود که باید با معاویه جنگید تا او را از میان برد.شهادت امیر المؤمنین مانع جنگ جدید با معاویه شد.آن خطبه معروفی که در نهج البلاغه است که حضرت مردم را دعوت به جهاد کرد و بعد،از اصحاب باوفایش که در صفین کشته شدند یاد کرد و فرمود:«این اخوانی الذین رکبوا الطریق و مضوا علی الحق،این عمار و این ابن التیهان و این ذو الشهادتین؟» (8) و بعد گریست،این خطابه را در نماز جمعه خواند،مردم را دعوت کرد که حرکت کنند،و نوشته اند هنوز جمعه دیگر نرسیده بود که ضربت خورد و شهید شد.امام حسن هم در ابتدا تصمیم به جنگیدن با معاویه داشت،ولی آنچه که از اصحابش ظهور و بروز کرد از عدم آمادگی و اختلافات داخلی،تصمیم امام حسن را از جنگ منصرف به صلح کرد، یعنی امام حسن دید این جنگیدن یک جنگیدن افتضاح آمیزی است،با این مردم جنگیدن افتضاح و رسوایی است.در«ساباط »اصحاب خودش آمدند با نیزه به پای او زدند.

یکی از امتیازات بزرگ جریان امام حسین این است که امام حسین یک هسته نیرومند ایمانی به وجود آورد که اینها در مقابل هر چه شداید بود مقاومت کردند.تاریخ می نویسد که یک نفر از اینها به لشکر دشمن رفته باشد،ولی تاریخ می نویسد که عده زیادی از لشکر دشمن در همان وقایع عاشورا به اینها ملحق شدند،یعنی در اصحاب امام حسین کسی نبود که ضعف نشان دهد مگر یک نفر(یا دو نفر)به نام ضحاک بن عبد الله مشرقی که از اول آمد به امام حسین گفت:من با شما می آیم ولی یک شرطی با شما دارم و آن این است که تا وقتی که احتمال بدهم وجود من به حال شما مفید است هستم،ولی از آن ساعتی که بدانم دیگر ذره ای به حال شما نمی توانم مفید باشم مرخص شوم.با این شرط حاضر شد،امام هم قبول کرد.آمد و تا روز عاشورا و تا آن لحظات آخر بود،بعد آمد نزد امام و گفت:من طبق شرطی که کردم الآن دیگر می توانم بروم،چون حس می کنم که دیگر وجود من برای شما هیچ فایده ای ندارد.فرمود:می خواهی بروی برو.یک اسب بسیار دونده عالی داشت،سوار این اسب شد و چند شلاق محکم به آن زد که اسب را به اصطلاح اجیر و آماده کرده باشد.اطراف محاصره بود.نقطه ای را در نظر گرفت.یکمرتبه به قلب لشکر دشمن زد ولی نه به قصد محاربه،به قصد اینکه لشکر را بشکافد و فرار کند.زد و خارج شد.عده ای تعقیبش کردند.نزدیک بود گرفتار شود.اتفاقا در میان تعقیب کنندگان شخصی بود که از آشنایان او بود،گفت:کاری به او نداشته باشید،او که نمی خواهد بجنگد،می خواهد فرار کند.رهایش کردند،رفت.ولی غیر از این،هیچ کس ضعف نشان نداد.اما اصحاب امام حسن ضعف و رسوایی نشان دادند.[اگر حضرت صلح نمی کرد]یک کشته شدنی بود برای امام حسن مقرون به رسوایی از طرف اصحاب خودش. پس اینها با همدیگر تفاوت دارد.

غرض این است که امیر المؤمنین باز هم تصمیم به جنگ داشت و امام حسن هم در ابتدا تصمیم به جنگ داشت ولی اموری که از مردم کوفه ظهور و بروز کرد مانع شد که امام به جنگ ادامه دهد.حتی امام لشکرش را به همان مقدار کمی هم که آمدند،بیرون از شهر زد، گفت:بروید در نخیله کوفه.خودش هم خطبه خواند،مردم را دعوت کرد،و وقتی هم که خطبه خواند یک نفر جواب مثبت نداد تا عدی بن حاتم بلند شد و مردم را ملامت کرد و بعد گفت: من خودم که راه افتادم،و خودش راه افتاد.یک هزار نفری هم داشت.بعد دیگران راه افتادند و بعد خود امام حسن راه افتاد رفت به نخیله کوفه.ده روز آنجا بود.فقط چهار هزار نفر جمع شدند.بار دوم حضرت آمد مردم را بسیج کرد.این بار جمعیت زیاد آمدند،ولی باز هم همان جا ضعف نشان دادند.به یک عده از رؤسایشان پول دادند،شب فرار کردند و رفتند،یک عده به شکل دیگر و یک عده به شکل دیگر.حضرت دید زمینه دیگر زمینه جنگیدن افتخار آمیز نیست.

-اینکه فرمودید اگر امام حسن صلح نمی کرد تاریخ او را ملامت می کرد که چرا با اینکه می توانستی شرایط خود را در صلحنامه بگنجانی این کار را نکردی،درست به نظر نمی رسد، زیرا مردم فرستادن کاغذ سفید امضا برای امام حسن را یک نیرنگ تلقی می کردند،چرا که این کار بدین معنی است که تو هرچه می خواهی بنویس،من که حرفهای تو را قبول ندارم. معاویه را مردم در زمان حضرت امیر شناخته بودند...

استاد:اتفاقا در آن سفید امضا معاویه می توانست نیرنگ دیگری به کار ببرد و آن این است که ببیند شرایطی که امام حسن می نویسد یک شرایط اسلامی است یا شرایط غیر اسلامی.چون معاویه از نظر وضع و موقعیت خودش-از نظر واقعیت هم همین طور-می خواست روشن شود که امام حسن چه می خواهد(هم امام حسن می خواست این کار بشود و هم معاویه)،آیا شرایط او به نفع خودش است یا به نفع مسلمین؟ما دیدیم همه شرایط به نفع مسلمین بود و غیر از این،امام حسن نه می توانست بکند و نه می کرد.شما می گویید که مردم این را نیرنگ تلقی می کردند.اتفاقا مردم می گفتند چه آدم خوبی است![و به امام حسن می گفتند] حرفهایت را بزن،ببینیم آخر تو چه می خواهی؟آیا حرفت فقط این است که من باید خلیفه باشم یا حرف دیگری داری؟اگر حرف دیگری داری،این که حاضر است که واقعا مسلمین را به سعادت برساند.

شما بعد فرمودید که معاویه را مردم در زمان حضرت امیر شناخته بودند.اتفاقا قضیه این طور است که مردم معاویه را بد آدمی شناخته بودند و خوب حاکمی،و اینکه مردم کوفه سست شدند یکی به همین خاطر بود،می گفتند درست است که معاویه آدم بدی است ولی با رعیت خیلی خوب است،ببین با شامیها چگونه رفتار می کند!چقدر شامیها از او راضی هستند! آنهایی که معاویه را شناخته بودند به این صورت شناخته بودند که درست است که آدم بدی است اما حاکم خوبی است،اگر او حاکم شود هیچ فرقی میان مردم کوفه و غیر کوفه نخواهد گذاشت.مخصوصا معروف شده بود به حلم و بردباری.معاویه یک حلم سیاسی ای داشت و مورخین به او عیب گرفته اند که نتوانست حلم سیاسی خود را در مورد کوفه عملی کند،و اگر می کرد از نظر معنوی هم پیروز می شد.معاویه معروف بود به حلم سیاسی.مردم می رفتند به او فحش می دادند،می خندید و در آخر پول می داد و آنها را جلب می کرد.می گفتند برای حکومت بهتر از این دیگر نمی شود پیدا کرد،حالا آدم بدی است آدم بدی باشد.امام حسن هم بر همین اساس[تصمیم به صلح گرفت،و گویی به مردم می گفت]بسیار خوب،ما این آدم بد را آوردیم که کارها را خوب انجام دهد،حال ببینید آن طور که شما انتظار دارید که این آدم بد کارها را خوب انجام دهد انجام خواهد داد یا انجام نخواهد داد.هرگز معاویه به عنوان یک حاکم جائر شناخته نشده بود،به عنوان یک مرد جاه طلب شناخته شده بود نه بیش از آن. معاویه را واقعا دوران صلح امام حسن شناساند از نظر اینکه چگونه حاکمی است.

-آیا امام حسین هم صلحنامه را امضا کرده اند یا خیر؟و آیا ایشان به صلح امام حسن اعتراضی داشته اند یا خیر؟

استاد:من جایی ندیده ام که امام حسین هم صلحنامه را امضا کرده باشد،از باب اینکه ضرورتی نداشته که امام حسین امضا کند،چون امام حسین آن وقت به عنوان یک نفر تابع بود و تسلیم امام حسن،و هر چه که امام حسن می کرد آن را قبول داشت و متعهد بود.حتی یک عده ای که با صلح امام حسن مخالف بودند آمدند نزد امام حسین که ما این صلح را قبول نداریم،آیا بیاییم با تو بیعت کنیم؟فرمود:نه،هر چه برادرم حسن کرده من تابع همان هستم. از نظر تاریخ،مسلم این است که امام حسین صد در صد تابع امام حسن بود (9) ،یعنی کوچکترین ابراز مخالفتی از امام حسین نسبت به این صلح ابراز نشده،و دیده نشده که جایی اعتراض کند که من با این صلح موافق نیستم و بعد که ببیند امام حسن مصمم به صلح است تسلیم شود،نه،هیچ اعتراضی از او دیده نشده است.

پی نوشتها

1- حالا من کاری ندارم که در این جهت تفاوتی هست که امام حسین معترض بر حق بود و امام حسن امام بر حق و معترض معترض باطل،وضع را از نظر اجتماعی عرض می کنم.

2- که بحق هم شورش کرده بودند،یعنی اعتراضهایشان همه بجا بود(سنیها هم،اکنون قبول دارند که معترضین به عثمان اعتراضهایشان بجا بود)و لهذا علی علیه السلام در دوره خلافتش هم اینها را گرامی می داشت.در میان معترضین و قتله عثمان افرادی مثل محمد بن ابی بکر و مالک اشتر بودند،و اینها بعدها از خواص و از خصیصین امیر المؤمنین شدند چنانکه قبل از آن هم بودند.

3- نهج البلاغه صبحی صالح،خطبه 240.

4- تاریخ طبری،ج 7/ص 300.

5- قید کردند که معاویه هیچ گاه توقع نداشته باشد که امام حسن او را«یا امیر المؤمنین »خطاب کند.

6- تعبیر اینجا«حکومت »است که این،تعبیر فارسی آن است ولی عبارت عربی «تسلیم امر»است،یعنی کار به او واگذار می شود.

7- نهج البلاغه صبحی صالح،خطبه 74.

8- نهج البلاغه صبحی صالح،خطبه 182.

9- از نظر تاریخ عرض می کنیم و الا از نظر امامت که ما نمی توانیم تفکیک کنیم.